

شناخت مختصری از زندگی
امام هادی علیه السلام



با اقتباس از کتاب سیمای پیشوایان درآینه تاریخ
تألیف: مهدی پیشوایی

شناخت مختصری از زندگی امام هادی علیه السلام

«امام ابوالحسن علی النقی الهادی» - علیه السلام - پیدشوی دهم شیعیان، در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در اطراف مدینه در محلی به نام « صریا » به دنیا آمد^۱. پدرش پیدشوی نهم، امام جواد علیه السلام و مادرش بانوی گرامی « سمانه » است که کنیزی با فضیلت و تقوا بود^۲.

مشهورترین القاب امام دهم، «نقی» و «هادی» است و به آن حضرت «ابوالحسن الثالث» نیز می‌گویند^۳. امام هادی علیه السلام در سال ۲۲۰ هجری پس از شهادت پدر گرامیش برمسند امامت نشست و در این هنگام هشت ساله بود. مدت امامت آن بزرگوار ۳۳ سال و عمر شریفش ۴۱ سال و چند ماه بود و در سال ۲۵۴ در شهر سامرا به شهادت رسید.

خلفای معاصر حضرت

امام هادی در مدت امامت خود با چند تن از خلفای عباسی معاصر بود که به ترتیب زمان عبارتند از:

۱- معتصم، برادر مأمون (۲۱۷ - ۲۲۷)^۴

۲- واثق، پسر معتصم (۲۲۷ - ۲۳۲)

۳- متوکل، برادر واثق (۲۳۲ - ۲۴۸)

۴- منتصر، پسر متوکل (۶ ماه)

۵- مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸ - ۲۵۲)

۶- معتز، پسر دیگر متوکل (۲۵۲ - ۲۵۵)

امام هادی در زمان خلیفه اخیر مسموم گردید و به شهادت رسید و در خانه خود به خاک سپرده شد.

^۱ - طبرسی، اعلام الوری، الطبعة الثالثة، دارالکتب الاسلامیة، ص ۳۵۵ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۲۷.

^۲ - طبرسی، اعلام الوری، الطبعة الثالثة، دارالکتب الاسلامیة، ص ۳۵۵ - شیخ مفید، الاشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۲۷.

^۳ - طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۵۵. در اصطلاح راویان شیعه مقصود از ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر - علیه السلام - و مقصود از ابوالحسن ثانی امام هشتم می‌باشد.

^۴ - اعداد داخل پرانتز، دوران حکومت خلفای معاصر امام را نشان می‌دهد.

اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام

این دوره از خلافت عباسی ویژگی‌های دارد که آن را از دیگر دوره‌ها جدا می‌سازد ذیلاً به برخی از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- زوال هیبت و عظمت خلافت: خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی، برای خود هیبت و جلالی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلافت همچون گویی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف می‌خواستند پرتاب می‌کردند، و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود، ولی در عین حال هر موقع خطری از جانب مخالفان احساس می‌شد خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت، در سرکوبی آن خطر نظر واحدی داشتند.

۲- خوش گذرانی و هو سرانی درباریان: خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلأی که بر دستگاه خلافت حکومت می‌کرد، به شب نشینی و خوش گذرانی و میگساری می‌پرداختند و دربار خلافت غرق در فساد و گناه بود. صفحات تاریخ اخبار شب نشینی‌های افسانه‌ای آنان را ضبط نموده است.

۳- گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی: ظلم و جور و نیز غارت بیت‌المال و صرف آن در عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌ها جان مردم را به لب آورده بود.

۴- گسترش نهضت‌های علوی: در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی بر این بود که با ایجاد نفرت در جلامعه نسبت به علویان، آنها را تارو مارو سازد. هر موقع کوچکترین شبی از نهضت علویان مشاهده می‌شود، برنامه سرکوبی بی‌رحمانه آنان آغاز می‌گشت و علت شدت عمل نیز این بود که دستگاه خلافت با تمام اختناق و کنترلی که برقرار ساخته بود، خود را متزلزل و ناپایدار می‌دید و از این نوع نهضت‌ها سخت بیمناک بود.

شیوه علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نامی نبرند و مردم را به رهبری «شخص برگزیده‌ای از آل محمد» دعوت کنند، زیرا سران نهضت می‌دیدند که امامان معصوم آنان، در قلب پادگان نظامی «سامراً» تحت مراقبت و مواظبت می‌باشند و دعوت به شخص معین مایه قطع رشته حیات او می‌گردد. این نهضت‌ها و انقلاب‌ها بازتاب گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی در آن عصر بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت، به عنوان نمونه در دوران حکومت «منتصر» که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه‌مند بود و در زمان او کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی‌شد، قیامی صورت نگرفت.

تواریخ، تنها در فاصله سال ۲۱۹ تا ۲۷۰ قمری، تعداد ۱۸ قیام ضبط کرده‌اند. این قیام‌ها نوعاً با شکست روبرو شده و توسط حکومت عباسی سرکوب می‌گشتند.

علل شکست قیام‌ها

علل شکست این نهضت‌ها و قیام‌ها را از یک سو باید در ضعف رهبری و فرماندهی این نهضت‌ها جستجو کرد و از طرف دیگر در طرفداران و یاران این رهبران: رهبران نهضت‌ها نوعاً دارای برنامه صحیح و کاملی نبودند و نابسامانی‌هایی در کار آنها وجود داشت و از طرف دیگر قیام آنها صدر در صد رنگ اسلامی نداشت و از این جهت معمولاً مورد تأیید امامان زمان خود قرار نمی‌گرفتند.

البته گروهی از یاران و طرفداران این قیام‌ها مردمی مخلص و شیعیان واقعی بودند که تا سر حد مرگ برای اهداف عالی اسلامی می‌جنگیدند، ولی تعداد این دسته کم بود و غالب مبارزین کسانی بودند که اهداف اسلامی روشنی نداشتند، بلکه در اثر ظلم و ستمی که بر آنان وارد می‌شد، ناراحت شده و در صدد تغییر او ضاع برآمده بودند. این گروه، در صورت احساس شکست و یا احتمال مرگ، رهبر خود را تنها گذاشته از اطراف او پراکنده می‌شدند.

چنانکه اشاره شد، اگر بسیاری از این انقلاب‌ها مورد تأیید امامان قرار نمی‌گرفت، یا به این دلیل بود که صد در صد اسلامی نبودند و در اهداف آنها و رهبران آنها انحراف‌هایی مشاهده می‌شد و یا طراحی و برنامه‌ریزی آنها طوری بود که شکست آنها قابل پیش‌بینی بود و لذا اگر امام آشکارا آنها را تأیید می‌کرد، در صورت شکست قیام، اساس تشیع و امامت و هسته اصلی نیروهای شیعه در معرض خطر قرار می‌گرفت.

فعالیت‌های مخفی امام

آنگونه که جدول مدت حکومت خلفای عباسی نشان می‌دهد، از میان آنان متوکل از همه بی‌شتر با امام هادی معا صر بوده است؛ از این رو موضعگیری او را در برابر امام ذیلاً توضیح می‌دهیم:

متوکل نسبت به بنی‌هاشم بد رفتاری و خشونت بسیار روا می‌داشت. او به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می‌نمود. وزیر او «عبدالله بن یحیی بن خاقان» نیز پیوسته از بنی‌هاشم نزد متوکل سعایت می‌نمود و او را تشویق به بد رفتاری با آنان می‌کرد. متوکل در خشونت و اجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی‌عباس ربوده بود.^۱

متوکل نسبت به علی علیه السلام و خاندانش کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر آگاه می‌شد که کسی به آن حضرت علاقه‌مند است، مال او را مصادره می‌کرد و خود او را به هلاکت می‌رساند.^۲

بر اساس همین ملاحظات بود که امام هادی علیه السلام، بویژه در زمان متوکل، فعالیت‌های خود را به صورت سری انجام می‌داد و در مناسبات خویش با شیعیان نهایت درجه پنهان‌کاری را رعایت می‌کرد. مؤید این معنا حادثه‌ای است که آن را مورخان چنین نقل کرده‌اند:

«محمد بن شرف» می‌گوید: همراه امام هادی علیه السلام در مدینه راه می‌رفتیم. امام فرمود: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم، امام بر من پیشی گرفت و فرمود: «ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست»^۳.

این حادثه شدت خفقان حاکم را نشان می‌دهد و میزان پنهان‌کاری اجباری امام را به‌خوبی روشن می‌سازد. امام هادی علیه السلام در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون و دور و نزدیک سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می‌کرد و وجوه و هدایا و نذور ارسالی از طرف آنان را با نهایت پنهان‌کاری دریافت می‌کرد. یک نمونه از این قبیل برخورد، در کتب تاریخ و رجال چنین آمده است:

^۱ - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ه. ق، ص ۳۹۵ - امام هادی - علیه السلام -، سازمان تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه و تدوین، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۶۷.

^۲ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۷، ص ۵۵.

^۳ - مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۵ ه. ق، ج ۵۰، ص ۱۷۶ - اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۳، ص ۱۷۵.

«محمد بن داود قمی» و «محمد طلحی» نقل می‌کنند: اموالی از «قم» و اطراف آن که شامل «خمس» و نذور و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی حمل می‌کردیم. در راه، پیک اما در رسید و به ما خبر داد که باز گردیم، زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما باز گشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود بار کنیم و آنها را بدون ساریان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده‌اید، بنگرید! دیدیم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است.^۱

گرچه روشن نیست که این جریان در زمان اقامت امام در مدینه اتفاق افتاده یا در سامراً (چون در سامراً کنترل و مراقبت، شدیدتر بود)، اما در هر حال نمونه بارزی از ارتباط‌های محرمانه و دور از دید جاسوسان دربار خلافت به شمار می‌رود.

شبکه ارتباطی و کالت

شرایط بحرانی‌ای که امامان شیعه در زمان عباسیان با آن روبرو بودند، آنان را واداشت تا ابزاری جدید برای برقراری ارتباط با پیروان خود جستجو کنند. این ابزار چیزی جز شبکه ارتباطی و کالت و تعیین نمایندگان و کارگزاران در مناطق مختلف توسط امام نبود.

هدف اصلی این سازمان جمع‌آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلا و تحویل آن به امام و نیز پاسخگویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود. این سازمان کاربرد مؤثری در پیشبرد مقاصد امامان داشت.

امام هادی علیه السلام که در سامراً تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرش امام جواد علیه السلام اجرا کرده بود، ادامه داد و نمایندگان و وکلای در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کرد و بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که هدف‌های یاد شده را تأمین می‌کرد.

فقدان تماس مستقیم بین امام و پیروانش، نقش مذهبی - سیاسی وکلا را افزایش داد، به نحوی که کارگزاران (وکلا) امام مسئولیت بیشتری در گردش امور یافتند. وکلای امام بتدریج تجربیات ارزنده‌ای را در سازماندهی شیعیان در واحدهای جداگانه به دست آوردند. گزارش‌های تاریخی متعدد نشان می‌دهد که وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم کرده بودند:

نخستین ناحیه، بغداد، مدائن و عراق (کوفه) را شامل می‌شد. ناحیه دوم، شامل بصره و اهواز بود. ناحیه سوم، قم و همدان و بالاخره ناحیه چهارم، حجاز، یمن و مصر را در بر می‌گرفت. هر ناحیه به یک وکیل مستقل واگذار می‌شد که تحت نظر او کارگزاران محلی، منصوب می‌شدند. اقدامات سازمان وکالت را در دستور العمل‌های امام هادی علیه السلام به مدیریت این سازمان، می‌توان مشاهده کرد. نقل می‌شود که آن حضرت طی نامه‌ای در سال ۲۳۲ ه. ق، به «علی بن بلال»، وکیل محلی خود (در بغداد) نوشت:

^۱ - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵.

«...من ابو علی (بن راشد) را به جای «علی بن حسین بن عبدربه»^۱ منصوب کردم. این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم به حد کافی برخوردار است، به نحوی که هیچکس بر او تقدم ندارد. می‌دانم که تو بزرگ ناحیه خود هستی، به همین جهت خواستم طی نامه جداگانه‌ای تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کرده و وجوه جمع‌آوری شده را به وی بسپاری. پیروان دیگر ما را نیز به این کار سفارش کن و به آنان چنان آگاهی ده که وی را یاری کنند تا بتواند وظائف خود را انجام بدهد...»^۲.

امام هادی علیه السلام در نامه‌ای دیگر به وکلای خود در بغداد، مدائن و کوفه نوشت:

«ای ایوب بن نوح! به موجب این فرمان از برخورد با «ابوعلی» خودداری کن، هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظائفی که بر عهده‌تان واگذار شده عمل کنید، در این صورت می‌توانید وظائف خود را بدون نیاز به مشاوره با من انجام دهید.

ای ایوب! بر اساس این دستور هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من رانده. اگر کسی وجوهی را از خارج از حوزه مسئولیت تو آورد، به او دستور بده به وکیل ناحیه خود بفرستد.

ای ابو علی! به تو نیز سفارش می‌کنم که آنچه را به ابو ایوب دستور دادم عیناً اجرا کنی»^۳.

همچنین امام نامه‌ای تو سط «ابو علی بن راشد» به پیروان خود در «بغداد»، «مدائن»، «عراق» و اطراف آن فرستاد و طی آن نوشت:

«...من «ابو علی بن راشد» را به جای «حسین بن عبدربه» و وکلای قبلی خود برگزیدم و اینک او نزد من به منزله حسین بن عبدربه است. اختیارات وکلای قبلی را نیز به ابوعلی بن راشد دادم تا وجوه مربوط به من را بگیرد و او را که فردی شایسته و مناسب است، برای اداره امور شما برگزیدم و بدین منصب گماشتم. شما - که رحمت خدا بر شما باد - برای پرداخت وجوه نزد او بروید. مبدا رابطه خود را با او تیره سازید، اندیشه مخالفت با او را از اذهان خود خارج سازید. به اطاعت خدا و پاک کردن اموالتان بشتابید. از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید. یکدیگر را در راه نیکوکاری و تقوا یاری دهید و پرهیزگار باشید تا خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید. من فرمانبرداری از او را همچون اطاعت از خودم لازم می‌دانم و نافرمانی نسبت به او را نافرمانی در برابر خود می‌دانم، پس بر همین شیوه باقی باشید که خداوند به شما پاداش می‌دهد و از فضل خود وضع شما را بهبود می‌بخشد. او

^۱ - علی بن حسین بن عبدربه در سال دویست و بیست و نه در مکه درگذشت و امام هادی، ابوعلی را به جای وی گماشت (طوسی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۵۱۰، حدیث ۹۸۴). در بعضی از روایات از این شخص بنام حسین بن عبدربه (یعنی پدر علی) یاد شده است، ولی علامه محمد تقی شوشتری شواهدی ارائه کرده که نشان می‌دهد کسی که نماینده امام هادی بوده، علی بن حسین بن عبدربه بوده، نه پدرش (قاموس الرجال، ط ۲، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۰ ه. ق، ج ۳، ص ۴۶۸).

^۲ - طوسی، همان کتاب، ص ۵۱۳، حدیث ۹۹۱ - دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۱۳۷.

^۳ - طوسی، همان کتاب، ص ۵۱۴، حدیث ۹۹۲ - دکتر حسین، جاسم، همان کتاب ص ۱۳۸ - ۱۳۷.

از آنچه در خزانه خود دارد، بخشنده و کریم و نسبت به بندگان خود سخاوتمند و رحیم است. ما و شما در پناه او هستیم. این نامه را به خط خود نوشتم. سپاس و ستایش بسیار تنها شایسته خدا است»^۱.

«علی بن جعفر»، یکی دیگر از نمایندگان امام هادی - علیه السلام - و اهل «همینیا»، از قرای اطراف «بغداد»، بود. گزارش فعالیت‌های او به متوکل رسیده بود، متوکل او را بازداشت و زندانی کرد. او پس از گذراندن دوران طولانی زندان، آزاد شد و به دستور امام هادی رهسپار مکه شد و در آن شهر اقامت گزید.^۲

در شمار نمایندگان امام هادی همچنین باید از «ابراهیم بن محمد همدانی» نام برد. حضرت هادی طی نامه‌ای به او نوشت: «وجوه ارسالی رسید، خدا از تو قبول فرماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد...» این نامه به روشنی نشان می‌دهد که ابراهیم از طرف امام مسئولیت مالی داشته و احتمالاً غیر از وظائف دیگر موظف بوده وجوه جمع‌آوری شده از شیعیان را نزد امام بفرستد. امام در ادامه این نامه، در تقدیر از فعالیت‌ها و تأیید موقعیت وی نوشت: «نامه‌ای به «نضر»^۳ نوشتم و به او سفارش کردم که معترض تو نشود و با تو مخالفت نکند و موقعیت تو را نزد خویش به وی اعلام کردم. به «ایوب»^۴ نیز عیناً همین را دستور دادم. همچنین به دو ستداران خود در همدان نامه‌ای نوشته و به آنان تأکید کردم که از تو پیروی نمایند و یادآوری نمودم که: «ما جز تو و کیلی در آن ناحیه نداریم»^۵.

در هر حال نقش سازمان وکالت، به ویژه در زمان حکومت متوکل عباسی، نمایان بود. متوکل با جذب و استخدام نظامی افرادی که پیش از آن علیه علوی دا شتند، می‌کوشید تا ترتیب کار مخالفان خود را بدهد و فعالیت‌های سازمان یافته زیر زمینی علویان بویژه امامیه، را نابود سازد. او دست به یک رشته عملیات نظامی جهت بازداشت و دستگیری شیعیان زد و این برنامه را با خشونت و شدت ادامه داد، به طوری که بعضی از وکلای امام در بغداد، مدائن، کوفه و سایر نقاط عراق زیر شکنجه در گذشتند و عده‌ای دیگر به زندان افتادند.^۶ این اقدامات لطمه‌های جدی بر پیکر شبکه وکالت وارد کرد، اما حضرت هادی علیه السلام با تلاش پخته خویش، این شبکه را همچنان فعال و پر ثمر نگه داشت.

انتقال امام از مدینه به سامرا

متوکل برای زیر نظر گرفتن امام هادی علیه السلام از روش نیاکان پلید خود استفاده می‌کرد و در صدد بود به هر و سیله ممکن فکر خود را از طرف حضرت راحت کند. روش مأمون را در مورد کنترل فعالیت‌های امام پیش از این دیدیم: او از طریق وصلت که با حضرت جواد علیه السلام برقرار کرد، توانست کنترل و سانسور را حتی در درون خانه امام برقرار سازد و تمام حرکات و ملاقات‌های حضرت را زیر نظر داشته باشد. پس از شهادت امام جواد علیه السلام و جانشینی امام

^۱ - طوسی همان کتاب، ص ۵۱۳ - ۵۱۴، همان حدیث - مدرسی، محمد تقی، امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ترجمه حمید رضا آذیر، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ص ۳۲۳

^۲ - طوسی، همان کتاب، ص ۶۰۷ حدیث ۱۱۲۹ - مسعودی، اثبات الوصیة، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۴ ه. ق، ص ۲۳۳. به خواست خدا در بخش سیره امام عسکری - علیه السلام - از فعالیت علی بن جعفر در مکه سخن خواهیم گفت.

^۳ - نضر بن محمد همدانی (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۷۱).

^۴ - ایوب بن نوح بن دراج (قاموس الرجال، مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۰ ه. ق، ج ۲، ص ۲۴۲).

^۵ - طوسی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۶۱۱ - ۶۱۲ حدیث ۱۱۳۶

^۶ - طوسی همان کتاب، ص ۶۰۳ و ۶۰۷ (حدیث ۱۱۲۲ و ۱۱۲۹) - دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۸۳ - طوسی، کتاب الغیبة، تهران، مکتبه نینوی الحیدریة، ص ۲۱۲.

«هادی» به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقشه‌ای بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود، زیرا اگر امام در مدینه اقامت می‌کرد و خلیفه به او دسترسی نمی‌داشت، قطعاً برای حکومت جابرانه او خطر جدی در بر می‌داشت. اینجا بود که کوچکترین گزارشی درباره خطر احتمالی امام، خلیفه را به شدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامرا گشت. توضیح اینکه: «عبدالله بن محمد هاشمی»، فرماندار وقت مدینه، طی نامه‌ای خلیفه را به شدت از فعالیت‌های سیاسی امام نگران ساخت و پایگاه اجتماعی آن حضرت را برای متوکل تشریح کرد، ولی حضرت با ارسال نامه‌ای برای متوکل ادعاهای «عبدالله» را رد کرد و از او به متوکل شکایت کرد.

متوکل مانند اغلب سیاستمداران جهان، با یک حرکت مزورانه و دو پهلوی، از یک طرف «عبدالله بن محمد» را از کار برکنار کرد و از طرف دیگر به کاتب دربار خویش دستور داد نامه‌ای به حضرت بنویسد که بر حسب ظاهر علاقه متوکل را نسبت به امام علیه السلام بیان می‌کرد، ولی در واقع دستور جلب محترمانه! حضرت بود و بعداً خواهیم دید که متوکل چه فشارها و تضيیقاتی برای امام علیه السلام فراهم ساخت. نامه بدین مضمون بود:

«بنام خدا، پس از حمد و ثنای خداوند، امیرالمؤمنین شما را خوب می‌شناسد، شخصیت، بزرگواری و نسبت و قرابت شما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله رعایت می‌کند و تنها هدف او جلب رضایت و خشنودی خداوند و شما است. اکنون دستور دادند که طبق درخواست شما فرمانده جنگ و امام جمعه شهر، «عبدالله بن محمد»، که مرتکب خلاف اهانت به شما شده است، برکنار و به جای او «محمد بن فضل» منصوب شود. او دستور دارد در برابر امر شما مطیع بوده در تکریم و تعظیم شما نهایت سعی و کوشش را به عمل آورد تا بدان وسیله به خدا و رسول او و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوید.

امیرالمؤمنین مشتاق دیدار شما است تا تجدید عهدی صورت گیرد، اگر مایل به زیارت خلیفه باشید و به آن علاقه دارید می‌توانید به اتفاق خانواده و دوستان و علاقه‌مندان حرکت کنید. برنامه سفر به اختیار خودتان است، هر جا خواستید توقف نمایید. در صورت تمایل، خدمتگزار خلیفه، «یحیی بن هرثمه»، ملازم رکاب خواهد بود و به خدمتگزاری شما مفتخر خواهد شد، زیرا شما نزد ما محترمید و ما شدیداً به شما علاقه‌مندیم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»^۱.

بدون تردید امام از سؤ نیت متوکل آگاه بود، ولی چاره‌ای جز رفتن به سامرا نداشت، زیرا قبول نکردن دعوت متوکل سندی در تأیید گفتار سعایت‌کنندگان می‌شد و باعث تحریک بیشتر متوکل می‌گردید و بهانه بیشتری به دست او می‌داد که تضيیقات و مشکلات فراوانی را برای حضرت فراهم کند. دلیل اینکه امام از نیت شوم متوکل آگاه بود و به ناچار به این سفر اقدام نمود، جملاتی است که امام بعدها در سامرا می‌فرمود: «مرا از مدینه با اکراه با سامرا آوردند»^۲.

^۱ - مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۵ ه.ق، ج ۵۰، ص ۲۰۰، شیخ مفید، الارشاد، قم، مكتبة بصیرتی، ص ۳۳۳ علاوه بر عبدالله بن محمد، طبق نقل مسعودی، «بریحه عباسی» نیز، که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حریم (مکه و مدینه) بود، بارها به متوکل نوشت: اگر احتیاجی به حریم داری، علی بن محمد را از آنجا اخراج کن، زیرا او مردم را به سوی خود دعوت می‌کند و گروه انبوهی به او گرویده‌اند (اثبات الوصیة، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۴ ه.ق، ص ۲۲۵)

^۲ - مجلسی، همان کتاب، ج ۵۰، ص ۲۰۰ - کلینی، اصول کافی، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۱، ص ۵۰۱ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مكتبة بصیرتی، ص ۳۳۳ - اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمّة، تبریز، مكتبة بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۳، ص ۱۷۲

^۳ - مجلسی، همان کتاب، ص ۱۲۹.

در هر حال امام نامه دعوت را دریافت داشت و ناگزیر همراه «یحیی بن هرثمه» عازم سامراً گردید.^۱

گزارش فرمانده دژ خیمان متوکل

«یحیی بن هرثمه»، که مأموریت داشت امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامراً جلب نماید، ماجرای مأموریت خود را چنین شرح می‌دهد:

وارد مدینه شدم، به سراغ منزل «علی» (النقی) رفتم. پس از ورود من به خانه او و آگاه شدن مردم مدینه از جریان جلب او، اضطراب و ناراحتی عجیبی در شهر به وجود آمد و چنان فریاد و شیون برآوردند که تا آن روز مانند آن را ندیده بودم. ابتدا با قسم و سوگند تلاش کردم که آنان را آرام سازم، گفتم: هیچ قصد سوئی در کار نیست و من مأمور اذیت و آزار او نیستم. آنگاه مشغول بازدید و جستجوی خانه و اثاثیه آن شدم. در اطاق مخصوص او جز تعدادی قرآن و کتاب دعا چیز دیگری نیافتم. چند نفر مأمور، او را از منزل خارج کردند و خود خدمتگزاری او را از منزل تا شهر سامراً عهده‌دار گشتم. پس از ورود به «بغداد» ابتدا با «اسحاق بن ابراهیم طاهری»، فرماندار بغداد، روبرو شدم. وی به من گفت: یحیی! این آقا فرزند پیامبر است، اگر متوکل را در کشتن او تحریک و ترغیب نمایی بدان که خونخواه و دشمن تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود.

در پاسخ گفتم: به خدا قسم، تا به حال جز نیکی و خوبی چیز دیگری از او ندیده‌ام که به چنین کاری دست بزنم. (آنگاه به سوی سامراً حرکت کردم) و پس از ورود به شهر سامراً جریان را برای «وصیف ترکی»^۲ نقل کردم، او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود! از سخنان اسحاق بن ابراهیم و وصف ترکی تعجب کردم و پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم، دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است.^۳

^۱ - ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب احضار امام به سامراً را در سال ۲۳۴ می‌داند (چون اقامت امام در سامراً را، بیست سال، و وفات آن حضرت را در سال ۲۵۴ می‌داند که طبعاً انتقال امام به سامراً، مصادف با سال ۲۳۴ می‌شود) و مرحوم شیخ مفید در ارشاد (ص ۳۳۳) می‌نویسد: متوکل نامه را در سال ۲۴۳ به امام نوشت، ولی روایت کلینی در این زمینه نشان می‌دهد که در سال ۲۴۳ نسخه‌ای از نامه متوکل، توسط یکی از شیعیان از «یحیی بن هرثمه» اخذ شده است (کافی، ج ۱، ص ۵۰۱) بنابر این سال یاد شده، تاریخ اخذ آن نسخه بوده است نه تاریخ احضار امام به پایتخت. از جهت سیاسی نیز نظر ابن شهر آشوب استوارتر به نظر می‌رسد، زیرا با توجه به این که آغاز خلافت متوکل در سال ۲۳۲ بوده، بعید به نظر می‌رسد که او مدت یازده سال، از فعالیتهای امام غافل بماند، یا آن را نادیده بگیرد.

^۲ - وصف از درباریان با نفوذ زمان متوکل بود.

^۳ - سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۳ ه. ق ۳۵۹ - ۳۶۰ از سخنان «یحیی بن هرثمه» در مورد ورود او به مدینه، پایگاه مردمی امام بخوبی روشن می‌گردد از اظهارات اسحاق بن ابراهیم و وصف نیز استفاده می‌شود که امام تا چه اندازه در میان مردم و حتی درباریان محبوبیت داشته است.

ورود امام به سامراً

طبق دستور «متوکل» روز ورود به سامراً به بهانه اینکه هنوز محل اقامت امام آماده نیست! حضرت را در محل پستی که به «خان الصعاليك» (کاروانسرای گدایان و مستمندان) معروف بود، وارد کردند و حضرت آن روز را در آنجا به سر برد. البته هدف از این کار تحقیر موزیانه و دیپلمات مآبانه حضرت بود!^۱

روز بعد، منزلی برای سکونت امام معین کردند که در آنجا استقرار یافت.^۲

امام در این شهر ظاهراً آزاد بود ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، زیرا موقعیت محل طوری بود که امام همواره تحت نظر بود و رفت و آمدها و ملاقات های حضرت توسط مأموران خلیفه کنترل می گردید.

«یزداد»، طبیب مسیحی و شاگرد «بختی شوع»، با اشاره به انتقال اجباری امام به سامراً می گفت: اگر شخصی علم غیب می داند، تنها اوست. او را به اینجا آورده اند تا از گرایش مردم به سوی او جلوگیری کنند، زیرا با وجود وی حکومت خود را در خطر می بینند.^۳

ترس و وحشت متوکل از نفوذ معنوی امام در میان مردم را می توان از انتخاب محل سکونت حضرت فهمید. باری متوکل با همه این مراقبت ها باز هم وجود حضرت را برای حکومت خود خطری جدی می دانست و می ترسید یاران و پیروان امام مخفیانه با او تماس گرفته برای قیام و شورش نقشه های طرح کنند و برای زمینه سازی جهت این کار، پول و سلاح جمع آوری کرده افرادی را آموزش دهند.

اطرافیان خلیفه هم گاهی او را از احتمال شورش امام و یارانش بر حذر می داشتند. لذا متوکل هر چند وقت یک بار دستور می داد خانه امام به دقت مورد بازرسی قرار گیرد و با آنکه مأموران هر بار با دست خالی بر می گشتند اما او باز نگران بود و احساس خطر می کرد. به یک نمونه از این موارد اشاره می کنیم:

بزم شراب درهم می ریزد!

یک بار، باز هم از امام هادی نزد متوکل سعایت کردند که در منزل او اسلحه و نوشته ها و اشیای دیگری است که از شیعیان او در قم به او رسیده و او عزم شورش بر ضد دولت را دارد. متوکل گروهی را به منزل آن حضرت فرستاد و آنان شبانه به خانه امام هجوم بردند، ولی چیزی به دست نیاوردند، آنگاه امام را در اطاقی تنها دیدند که در به روی خود بسته و جامه پشمین بر تن دارد و بر زمینی مفروش از شن و ماسه نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است.

امام را با همان حال نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم و او را رو به قبله دیدیم که قرآن می خواند. متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام او را فرا گرفت و بی اختیار حضرت را احترام کرد و در کنار خود نشاند و جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد! امام سوگند یاد کرد و گفت: گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دار! او دست برداشت و گفت: شعری بخوان!

^۱ - چنانکه این معنا از چشم افراد آگاهی مانند «صالح بن سعید» پوشیده نبود. وی می گوید: روز ورود امام به سامراً، به حضرت عرض کردم: اینها پیوسته برای خاموش ساختن نور شما تلاش می کنند، و برای همین شما را در این کاروانسرای پست و محقر فرود آورده اند!... (شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۳۴ - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۷۳)

^۲ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۴

^۳ - مجلسی، همان کتاب، ج ۵۰، ص ۱۶۱

امام فرمود: من شعر کم از بردارم.

گفت: باید بخوانی؟

امام اشعاری خواند که ترجمه آن چنین است:

(زامدارن جهانخوار و مقتدر) بر قله کوهسارها شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می کردند، ولی قله ها نتوانستند آنان را (از خطر مرگ) برهانند.

آنان پس از مدت ها عزت از جایگاه های امن به زیر کشیده شدند و در گودال ها (گورها) جایشان دادند؛ چه منزل و آرامگاه ناپسندی!

پس از آنکه به خاک سپرده شدند، فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دست بندها و تاج ها و لباس های فاخر؟

کجاست آن چهره های در ناز و نعمت پرورش یافته که به احترامشان پرده ها می آویختند (بارگاه و پرده و دربان داشتند)؟

گور به جای آنان پاسخ داد: اکنون کرم ها بر سر خوردن آن چهره ها با هم می ستیزند!

آنان مدت درازی در دنیا خوردند و آشامیدند؛ ولی امروز آنان که خورنده همه چیز بودند، خود خوراک حشرات و کرم های گور شده اند!

چه خانه هایی ساختند تا آنان را از گزند روزگار حفظ کند ولی سرانجام پس از مدتی، این خانه ها و خانواده ها را ترک گفته به خانه گور شتافتند!

چه اموال و ذخائری انبار کردند ولی همه آنها را ترک گفته رفتند و آنها را برای دشمنان خود واگذاشتند!

خانه ها و کاخ های آباد آنان به ویرانه ها تبدیل شد و ساکنان آنها به سوی گورهای تاریک شتافتند!.

تأثیر کلام امام چندان بود که متوکل به سختی گریست، چنانکه ریشش تر شد. دیگر مجلسیان نیز گریستند. متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند!^۲

^۱ - با توا على قُلل الجبال تحر سهم غلب الرجال فما اغتنهم القلل

واستزلوا بعد عزّ عن معاقلمهم فاودعوا حفراً يابئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعدما قبروا اين الأساور والتيجان والحلل؟

اين الوجوه التي كانت منعمة من دونها تضرب الأستار والكلل؟

فافصح القبر عنهم حين سأ لهم تلك الوجوه عليها الدود يقتتل

قد طالما اكلوا دهرأ و ما شربوا فاصبحوا بعد طول الأكل قد أكلوا

وطالما عمّروا دورأ لتحصنهم فخلفوها على الأعداد وارتحلوا

اضحت منازلهم قفراً معطلة وساكنوها الى الاجداث قد رحلوا

^۲ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار لاندلس، ج ۴، ص ۱۱ - شبلنجی، نور الأبصار، قاهره، مکتبه المشهد الحسينی، ص ۱۶۶ سبط ابن الجوزی، تذکره

الخواص، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۳ ه. ق، ص ۳۶۱ - ابن خلکان، وفیات الأعیان، تحقیق، دکتر احسان عباس، قم منشورات شریف رضی، ۱۳۶۴ ه.

ش، ج ۳، ص ۲۷۲ - قلقشندی، مآثر الأنافه فی معالم الخلافه، الطبعة الثانية مطبعة حكومة الكويت ۱ ج، ص ۲۳۲ در منابع تاریخی در تعداد ادبیات و جملات آن اندکی تفاوت وجود دارند.

امام در زندان متوکل

متوکل کینه عجیبی از امام در دل داشت و همواره در صدد آزار و اذیب آن حضرت بود و با آنکه امام در سامراً در حقیقت همانند یک زندانی به سر می‌برد، با این حال پس از احضار امام از مدینه به سامراً دستور داد مدتی حضرت را زندانی کنند. «صقر بن ابی دلف» می‌گوید: هنگامی که امام هادی علیه السلام را به سامراً آوردند، رفتم تا از حال او جويا شوم. «زرّافی» دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم. وارد شدم. پرسید: برای چه کار آمده‌ای؟ گفتم: خیر است.

گفت: بنشین! نشستیم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم: اشتباه کردم (که به چنین کار خطرناکی اقدام کردم و برای دیدار امام آمدم). «زرّافی» کار مردم را انجام داد و آنها را مرخص کرد و چون خلوت شد، گفت چه کار داری و برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای کار خیری.

گفت: گویا آمده‌ای حال مولای خود خبر بگیری، گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است! گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است، نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می‌دانم. من خدا را سپاس گفتم. آنگاه گفت: آیا می‌خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری. گفت: قدری بنشین تا پست‌چتی (نامه رسان) بیرون رود. چون وی بیرون رفت، با اشاره به من، به غلامش گفت: این را به اتاقی که آن علوی در آن زندانی است، ببر و نزد او واگذار و برگرد. چون به خدمت امام رسیدم، حضرت را دیدم روی حسیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده‌ای قرار دارد، سلام کردم. فرمود: بنشین! نشستیم! پرسید: برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم: آمده‌ام از حال شما خبری بگیرم. در این هنگام بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: گریان مباش که در این گرفتاری آسیبی به من نمی‌رسد.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه از معنای حدیثی پرسیدم، امام جواب گفت، و پس از جواب، فرمود: مرا واگذار و بیرون رو که بر تو ایمن نیستم و بیم آن است که آزاری به تو برسانند.^۱

این حادثه از یک سو خشونت و شدت عمل متوکل را در مورد امام هادی می‌رساند و از سوی دیگر بیانگر میزان نفوذ امام در میان درباریان و مأموران ویژه خلیفه است.

متوکل در آخرین روزهای عمرش به پیشکار خود، «سعید بن حاجب»، دستور داد امام را به قتل برساند، ولی حضرت فرمود: بیش از دو روز نمی‌گذرد که متوکل کشته می‌شود و همین جور هم شد!^۲

^۱ - مجلسی، بحارالأنوار، تهران، المکتبۃ الاسلامیة، ۱۳۹۵ ه. ق، ج ۵۰، ص ۱۹۴ - امام علی بن محمد الهادی، مؤسسه در راه حق، ص ۱۶

^۲ - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبۃ بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه. ق ج ۳، ص ۱۸۴

جنایات و سختگیری‌های متوکل در مورد شیعیان

متوکل یکی از جنایت‌کارترین خلفای عباسی بود. او در دشمنی با امیرمؤمنان علیه السلام و خاندان و شیعیان او دلی پر کینه داشت و دوران حکومت او برای شیعیان و علویان یکی از سیاه‌ترین دوران‌ها به شمار می‌رود. از آنجا که همه جنایات او را نمی‌توان در این بحث فشرده بیان کرد، ناگزیر به برخی از جنایات او نمونه وار اشاره می‌کنیم:

۱- در حکومت او گروهی از علویان زندانی یا تحت تعقیب و متواری شدند که از آن جمله می‌توان از «محمد بن صالح» (از نوادگان امام مجتبی علیه السلام) و «محمد بن جعفر» (یکی از مبلغان حسن بن زید که در طبرستان قیام کرده بود) نام برد.^۱

۲- او در سال ۲۳۶ قمری دستور داد آرامگاه سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن پا سگاه‌هایی بر قرار ساخت تا از زیارت آن حضرت جلوگیری کند. گویا هیچ یک از مسلمانان حاضر به تخریب قبر امام حسین علیه السلام نبوده است، زیرا او این کار را توسط شخصی بنام «دیزج» انجام داد که یهودی الأصل بود. متوکل اعلام کرد: رفتن به زیارت حسین بن علی ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود، مجازات خواهد شد.^۲ او می‌ترسید قبر امام حسین علیه السلام پایگاهی بر ضد او گردد و مبارزات و شهادت آن شهید بزرگوار الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستم‌های دربار خلافت شود. اما شیعیان و دوستداران سرور شهیدان در هیچ شرائطی از زیارت آن تربت پاک باز نایستادند و زائران، انواع صدمه‌ها و شکنجه‌ها را تحمل می‌کردند و باز به زیارت می‌رفتند. پس از قتل متوکل دوباره شیعیان با همکاری علویان قبر آن حضرت را بازسازی کردند.^۳

خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام مسلمانان را به شدت خشمگین ساخت، به طوری که مردم «بغداد» شعارهایی بر ضد متوکل بر در و دیوارها و مساجد می‌نوشتند و شعرای مبارز و متعهد، با سرودن اشعاری، او را «هجو» می‌کردند. از جمله آن سروده‌ها، شعری است که ترجمه آن به قرار زیر است:

«به خدا قسم اگر بنی‌امیه، فرزند دختر پیامبرشان را به ستم کشتند، اینک کسانی که از دودمان پدر او هستند (بنی‌عباس) جنایتی مانند جنایت بنی‌امیه مرتکب شده‌اند. این قبر حسین است که به جان خودم سوگند (توسط عباسیان) ویران شده است. بنی‌عباس متأسفند که در قتل حسین علیه السلام شرکت نداشته‌اند! و اینک با تجاوز به تربت حسین و ویران کردن قبر او، به جان استخوان‌های او افتاده‌اند!»^۴

۳- او در زمان خلافت خود بزرگانی از مردم مسلمان و معتقد به اهل‌بیت را به شهادت رسانید که از جمله آنان «ابن سکیت»، یار با وفای امام جواد و امام هادی و شاعر و ادیب نام‌آور شیعی، بود که متوکل به جرم دوستی علی علیه السلام او را به

^۱ - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ه. ق، ص ۳۹۷ - ۲۱۸.

^۲ - ابوالفرج الاصفهانی، همان کتاب، ص ۳۹۵ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۴، ص ۵۱ - سیوطی، تاریخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مکتبة المثنی، ص ۳۴۷.

^۳ - ابوالفرج الاصفهانی، همان کتاب، ص ۳۹۶ - و.ر.ک به: ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۷، ص ۵۵.

^۴ - بالله ان کانت امیة قد أتت قتل ابن بنت نبیها مظلوماً فلقد اتاه بنو ابيه بمثله هذا لعمری قبره مهدوماً/ أسفوا علی ان لا یكونوا شاركوا فی قتله فتبعوه رمیماً (سیوطی، تاریخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مکتبة المثنی، ص ۳۴۷)

قتل رسانید روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود، از وی پرسید: این دو فرزند من نزد تو محبوبترند یا «حسن» و «حسین»؟^۱

ابن سکت از این سخن و مقایسه بی مورد سخت برآشفته و خونس به جوش آمد و بی‌درنگ گفت: «به خدا سوگند «قنبر» غلام علی علیه السلام در نظر من از تو و دو فرزندت بهتر است!»

متوکل که مست قدرت و هوا و هوس بود، فرمان داد زبان او را از پشت سر بیرون کشیدند!^۲

۴- «خطیب بغدادی» درباره شکنجه و آزار طرفداران خاندان رسالت از سوی متوکل می‌نویسد: متوکل عباسی «نصر بن علی جهضمی» را به علت حدیثی که درباره منقبت و فضیلت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نقل کرده بود «هزار» تازیانه زد و دست از او برداشت تا آنکه شهادت دادند او از اهل سنت است!^۳

۵- او به شعرای مزدور و خود فروخته‌ای همچون «مروان بن ابی الجنوب» مبالغه‌های هنگفتی صله می‌داد تا درباره مشروعیت حکومت بنی‌عباس و هجو بنی‌هاشم شعر بسرایند.^۴

۶- او زمانی که به ایجاد ارتشی نوین مو سوم به «شاکریه» دست زد، افرادی را از مناطقی که در بینش ضد علوی مشهور بودند، بویژه از سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و عبا استخدام کرد.^۵

۷- او به حاکم مصر دستور داد تا طالبیان را به عراق تبعید کند، حاکم مصر نیز چنین کرد. آنگاه در سال ۲۳۶ آنان را به مدینه منتقل کرد.^۶

۸- او شیعیان را از دستگاه دولت اخراج می‌کرد و موقعیت آنان را در اذهان عمومی خدشه‌دار می‌ساخت. به عنوان نمونه، می‌توان از برکناری «اسحاق بن ابراهیم» یاد کرد که متوکل او را به جرم شیعه بودن از حکمرانی «سامرا» و «سیروان» در استان «جبل» برکنار کرد. افراد دیگری نیز به همین علت موقعیت‌های خود را از دست دادند.^۷

متوکل با اِعمال این شیوه‌ها، از بروز هرگونه حرکتی از ناحیه شیعیان بر ضد رژیم خود جلوگیری کرد، لکن موفق نشد فعالیت‌های پنهانی آنان را خاتمه بخشد و چنانکه قبلاً گفتیم، گزارش‌های تاریخی، حاکی از آن است که امام هادی علیه السلام ارتباط‌های خود را با پیروانش در نهان ادامه می‌داد.

۱- نام ابن سکت، یعقوب و نام پدرش اسحاق است. او از علما و دانشمندان و ادیبان نامدار شیعه بوده و در اکثر علوم عصر خود مانند: علوم قرآن، شعر، لغت و ادب، تبحر داشت و درباره این علوم کتابهایی به رشته تحریر در آورده بود که به گفته بعضی از صاحب نظران بعضی از آنها رد نوع خود بی نظیر بوده است (مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانة الأدب، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۴۷ ه. ش، ج ۷، ص ۵۷۰)

۲- سیوطی، همان کتاب، ص ۳۴۸ - مامقانی، تنقیح المقال، تهران، انتشارات جهان، ج ۳، ص ۵۷۰

۳- تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۱۳، ص ۲۸۹۰

۴- شریف القرشی، باقر، حیاة الامام الهادی، الطبعة الأولى، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۸ ه. ق، ص ۲۹۲

۵- دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ اول، تهران، مؤسسه امیر کبیر، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۸۲

۶- دکتر حسین، همان کتاب، ص ۸۴

۷- دکتر حسین، همان کتاب، ص ۸۴

فشارهای اقتصادی بر شیعیان

متوکل به منظور تضعیف جبهه تشیع و نابود ساختن نیروهای مبارز شیعه، آنان را شدیداً در فشار اقتصادی قرار داده بود، به طوری که تا این حد فشار اقتصادی بر شیعیان تا آن تاریخ بی سابقه بود.

البته می دانیم که شیعه پس از رحلت پیامبر، همواره از نظر اقتصادی در فشار و مضیقه قرار داشت. در این زمینه، علاوه بر گرفتن «فدک» از فاطمه زهرا سلام الله علیها که انگیزه سیاسی داشت و هدف از آن تضعیف بنیه اقتصادی جناح امیرمؤمنان علیه السلام و بنی هاشم بود، نمونه های فراوانی در تاریخ اسلام به چشم می خورد که یکی از آنها معاویه با شیعیان، به ویژه بنی هاشم، بود. یکی از تاکتیک هایی که معاویه به منظور اخذ بیعت از حسین بن علی علیه السلام برای ولیعهدی یزید به آن متوسل شد، خودداری وی از پرداخت هرگونه عطیه به بنی هاشم از بیت المال در جریان سفر به مدینه بود تا بدین وسیله امام را زیر فشار گذاشته وادار به بیعت کند.^۱

نمونه دیگر، فشار اقتصادی «ابو جعفر منصور دوانیقی» (دومین خلیفه عباسی) بود. منصور برنامه سیاه تحمیل گر سنگی و فلج سازی اقتصادی را در سطح وسیع و گسترده ای به اجرا می گذاشت و هدف او این بود که مردم، نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند. او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان خویش با لحن زنده ای انگیزه خود را از گر سینه نگهداشتن مردم چنین بیان کرد: عرب های بادیه نشین در ضرب المثل خود، خوب گفته اند که: «سگ خود را گر سینه نگهدار تا به طمع نان دنبال تو بیاید»!^۲ این سخن ضمناً می رساند که امت اسلام در چشم بنی عباس، تا چه حد بی ارزش بوده اند!

در این فشار اقتصادی سهم شیعیان و علویان بیش از همه بود زیرا آنان همیشه پیشگام و پیشاهنگ مبارزه با خلفای ستمگر بودند.

دوران خلافت هارون نیز از این برنامه کلی مستثنا نبود، زیرا او با قبضه بیت المال مسلمانان و صرف آن در راه هوسرانی ها و بوالهوسی ها و تجمل پرستی های خود و اطرافیانش، شیعیان را از حقوق مشروع خود محروم کرده بود و از این راه نیروهای آنان را تضعیف می کرد. بنابراین شیعیان با این گونه فشارها آشنا بودند، اما چنانکه اشاره شد فشار اقتصادی زمان متوکل ابعاد گسترده تر و وحشتناکتری داشت که ذیلاً برخی از آنها را یاد آوری می کنیم:

۱- او از نظر اقتصادی به قدری بر شیعیان سخت گرفت که می گویند: در آن زمان گروهی از بانوان علوی در مدینه حتی یک دست لباس درست نداشتند که در آن نماز بگزارند و فقط یک پیراهن مندرس بر ایشان مانده بود که به هنگام نماز به نوبت از آن استفاده می کردند و نیز با چرخ ریسی روزگار می گذراندند و پیوسته در چنین سختی و تنگدستی بودند تا متوکل به هلاکت رسید.^۳

^۱ - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۵۱۱ - ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الطبعة الثالثة، قاهره، مكتبة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۸۲ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۹۱

^۲ - شریف القرشي، باقر، حياة الامام موسى بن جعفر - عليه السلام - نجف، مطبعة الآداب، الطبعة الثانية، ۱۳۸۹ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۶۹ (به نقل از کتاب: عصر المأمون)

^۳ - حاج شیخ عباس قمی، تنمۀ المنتهی، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ هـ. ش، ۲۳۸ و ۲۳۹ - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبین، الطبعة الثانية، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ هـ. ق، ص ۳۹۶

۲- متوکل «عمر بن فرج رُحّجی» را فرمانروای مکه و مدینه ساخت و او مردمان را از نیکی و احسان به آل ابی طالب بار می داشت و سخت دنبال این کار بود؛ چنانکه مردم از بیم جان، دست از رعایت و حمایت علویان برداشتند و زندگی بر خاندان امیرمؤمنان علیه السلام سخت شد.^۱

۳- متوکل دارایی علویان را که ملک «فدک» بود مصادره کرد.^۲ نقل شده است که درآمد فدک در آن زمان بالغ بر ۲۴۰۰۰ دینار بوده است. متوکل فدک را به «عبدالله بن عمر بازیار» که از هواداران او بود، عطار کرد.^۳

۴- او به حاکم خود در مصر دستور داد با علویان بر اساس قواعد زیر برخورد کند:
الف - به هیچ یک از علویان هیچگونه ملکی داده نشود، نیز اجازه اسب سواری و حرکت از «فسطاط» به شهرهای دیگر داده نشود.

ب - به هیچ یک از علویان جواز داشتن بیش از یک برده داده نشود.
ج - چنانچه دعوائی مابین یک علوی و غیر علوی صورت گرفت، قاضی نخست به سخن غیر علوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفتگو با علوی آن را بپذیرد!^۴

کاخ‌ها و بزم‌های پر تجمل

در کنار این فشارها و محدودیت‌های جانکاه نسبت به شیعیان، متوکل در تاراج بیت‌المال و بنای کاخ‌های با شکوه و راه اندازی تشریفات پرخرج بیداد می کرد.

او کاخ‌های متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی هزینه آنها نمود. از جمله، کاخ‌هایی به نام‌های: شاه، عروس، شب‌داز، بدیع، غریب و برج بنا کرد و یک میلیون و هفتصد هزار دینار فقط هزینه ساختن کاخ اخیر کرد!^۵ نیز قصر دیگری ساخت که به قصر «برکوا» شهرت یافت. ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه برداشت!^۶ قصرهای دیگری نیز به نام‌های: جعفری، ملیح، غرو، مختار، حیر برای خوش‌گذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورخان بتفصیل از آنها یاد کرده‌اند.^۷

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتز» را ختنه کند و برای این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام‌آوری به راه انداخت که مورخان بتفصیل نوشته‌اند و ما به گوشه‌هایی از آن اشاره می کنیم:

^۱ - حاج شیخ عباس قمی، تتمه المنتهی، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ ه. ش، ۲۳۸ و ۲۳۹ - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبین، الطبعة الثانية، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ه. ق، ص ۳۹۶

^۲ - در فدک یازده درخت خرما وجود داشته پیامبر اسلام ۹ تنی آنها را به دست خود کاشته بود. فرزندان حضرت فاطمه - سلام الله علیها - میوه آنها را به حجاج اهدا می کردند، و از برکت آنها ثروت سرشاری عاید آنها می شد. «عبدالله بن عمر بازیار» شخصی بنام «بشران بن ابی امیة ثقفی» را به مدینه فرستاد و او این درختها را قطع کرد و چون به بصره برگشت، فلج شد! (موسوی قزوینی حائری، سید محمد حسن، فدک، الطبعة الثانية، قاهره، مطبوعات التجاج، ۱۳۹۷ ه. ق ص ۱۹۵).

^۳ - دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ اول تهران، مؤسسه امیر کبیر ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۸۴

^۴ - دکتر حسین، همان کتاب، ص ۸۴ (به نقل از کتاب ولایة مصر، تألیف کندی).

^۵ - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۳، ص ۲۲۳

^۶ - فقیهی، علی اصغر، آل بویه، انتشارات صبا، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۴۱۵

^۷ - القرشی، باقر حیاة الامام الهادی، الطبعة الأولى، بیروت، دارالأضواء، ص ۳۰۹ - ۳۱۵

فرشی را که طول آن یک صد ذراع و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل بیست میلیون درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان نثار کردند! و یک میلیون درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کننده معتز پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگستری و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم شد... بالغ بر هشتاد و شش میلیون درهم شده بود!!^۱

اینها گوشه‌هایی از خوش‌گذرانی‌ها و ولخرجی‌های متوکل از محل بیت‌المال بود و گر نه شرح بزم‌ها و عیاشی‌های او در این بحث فشرده نمی‌گنجد. تنها اینجا اضافه می‌کنیم که «سیوطی» می‌نویسد: او چهار هزار کنیز در کاخ خود داشت که از همه آنها کام جسته بود!^۲ «مسعودی»، مورخ نامدار، می‌گوید: در هیچ زمان و هیچ عصری مانند دوران حکومت متوکل، پول خرج نمی‌شد!^۳

یک سند تاریخی

«ابوبکر خوارزمی»، نویسنده بزرگ عصر آل بویه (متوفی ۳۸۳ یا ۳۹۳)، طی نامه‌ای که در آن، سختگیری‌های عباسیان نسبت به شیعیان و مظلومیت سادات و شیعیان را شرح می‌دهد، انگشت روی جنایت‌های متوکل می‌گذارد و از این جشن ننگین نیز یاد می‌کند.

پیشوایی از پیشوایان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می‌رود، کسی جنازه او را تشییع نمی‌کند و قبر او گچکاری نمی‌شود، اما چون دلک و مسخره‌ای و بازیگری از آل عباس بمیرد تمام عدول (عدول دار القضا) و قاضیان در تشییع جنازه او حاضر می‌شوند و قائدان و والیان برای او مجلس عزاداری بپا می‌دارند! دهریان و سوفسطائیان از شر ایشان (آل عباس) در امانند، لیکن آنها هرکس را شیعه بدانند به قتل می‌رسانند. هر کس نام پسرش را «علی» بگذارد، خونس را می‌ریزند. شاعر شیعه چون در مناقب و صی و معجزات نبی شعر بگوید، زبانش را می‌برند و دیوانش را پاره می‌کنند. هارون، پسر خیزران (مقصود واثق خلیفه است) و جعفر متوکل در صورتی به کسی عطا می‌کردند و بخشش می‌نمودند که به آل ابی طالب دشنام گوید، مانند عبدالله بن مضع زبیری و وهب بن وهب بختری و مروان بن ابی حفصه اموی و عبد الملک بن قریب اصمعی و بکار بن عبدالله زبیری. مدت هزار ماه در منبرها به امیرالمؤمنین ناسزا گفتند (مقصود مدت حکومت بنی امیه است) اما در وصایت او شک به خود راه ندادیم.

علویان را از یک وعده خوراک منع می‌کنند، در حالی که خراج مصر و اهواز و صدقات حرمین شریفین و حجاز به مصرف (خنیاکرانی از قبیل) ابن ابی مریم مدنی و ابراهیم موصلی و ابن جامع سهمی و زلزله ضارب و برصوما زامر (سرنا زن، نی زن)

^۱ - همان کتاب، ص ۴۱۷ - دکتر منجد، صلاح الدین، بین الخلفاء و الخلاء، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالکتاب الحدیث، ۱۹۸۰ م، ص ۳۳ - ۳۵ مراسم پرتجمل ختنه کنان معتز را «قلقشندی» نیز با اندکی تفاوت در کتاب «مآثر الأنافة فی معالم الخلافة»، (مطبعة حکومت الکویت، چاپ دوم) ج ۳، ص ۳۶۷ آورده است.

^۲ - سیوطی، تاریخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مکتبة المثنی، ۱۳۸۳ ه.ق، ص ۳۵۰

^۳ - مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۴، ص ۴۰

می‌رسد. متوکل عباسی دوازده هزار کنیز داشت! اما سیدی از سادات اهل بیت، فقط یک کنیز (خدمتکار) زنگی یا سندی دارا بود. اموال خالص و پاکیزه خراج، به دلک‌ها و مهمانی‌های مربوط به ختنه اطفال، به سگ‌بازان و بوزینه‌داران، به مخارق و علویه خنیاگر و به زرزر و عمرو بن بانه بازیگر، منحصر شده است! یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه علیها السلام دریغ می‌دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است و گرامی داشتن و دوستی نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مُشْرِف به هلاک هستند، یکی شمشیر خود را گرو می‌گذارد و دیگری جامه‌اش را می‌فروشد. آنان گناهی ندارند جز اینکه جدشان نبی و پدرشان وصی و مادرشان فاطمه و مادر مادرشان خدیجه و مذهبشان ایمان به خدا و راهنمایان شان قرآن است. من چه بگویم درباره قومی که تربت و قبر امام حسین علیه السلام را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند...^۱

قتل متوکل و خلافت منتصر

سرانجام متوکل، شبی که در بزم شراب در کاخ حکومت به مستی فرو رفته بود، با نقشه قبلی فرزندش «منتصر» و با همکاری ترکان، همراه وزیرش «فتح بن خاقان» کشته شد (شوال ۲۴۷) و منتصر به خلافت رسید.^۲ ماجرای قتل متوکل بدین ترتیب بود که وی ندیمی داشت بنام «عباده مخنث». عباده در مجلس متوکل متکایی روی شکم خود زیر لباسش می‌بست و سر خود را که موهایش ریخته بود، برهنه می‌کرد و در برابر متوکل به رقص می‌پرداخت و آوازه خوانان هم صدا چنین می‌خواندند: «این مرد طاس شکم گنده آمده تا خلیفه مسلمانان شود» و مقصودشان از این جمله «علی» - علیه السلام - بود. متوکل نیز شراب می‌خورد و خنده مستانه سر می‌داد. در یکی از روزها که عباده طبق معمول به همین کیفیت مسخرگی می‌کرد، منتصر در مجلس حاضر بود. وی از دیدن این منظره ناراحت شد و با اشاره، عباده را تهدید کرد.

عباده از ترس ساکت شد. متوکل پرسید: چه شده؟ عباده برخاست و علت را بیان کرد. در این هنگام منتصر بپا خاست و گفت: ای امیر المؤمنین! آن کسی که این شخص ادای او را در می‌آورد و مردم می‌خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان تو است و مایه افتخار تو محسوب می‌شود. اگر خود می‌خواهی گوشت او را بخوری بخور، ولی اجازه نده این سگ و امثال او از آن بخورند. متوکل با تمسخر، به آوازه خوانان دستور داد که همصدا این شعر را بخوانند:

غار الفتی لابن عمّه رأس الفتی فی حرّ امّه این جوان به خاطر پسر عمویش به غیرت در آمد.

سر این جوان در... مادرش باد!^۳

به دنبال این قضیه بود که منتصر با نقشه قبلی با همکاری ترکان پدر را به قتل رساند. منتصر برخلاف پدر، دوستی با علی و خاندان او را آشکار ساخت و به مردم دستور داد به زیارت حسین بن علی علیه السلام بروند و به علویان که در زمان پدرش در بیم و وحشت به سر می‌بردند، ایمنی داد.^۴

^۱ - خوارزمی، رسائل، مصر، المطبعة العثمانی، ۱۳۱۲ ه.ق، ص ۷۶ - ۸۳ فقیهی، همان کتاب، ص ۴۵۳

^۲ - مسعودی، همان کتاب، ج ۴، ص ۳۸ - حاج شیخ عباس قمی، تنمّه المنتهی، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ ه.ش، ص ۲۳۸

^۳ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۷، ص ۵ - ۶ - امام هادی - علیه السلام - سازمان تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه و تدوین، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۶۳

^۴ - قلقشندی، همان کتاب، ج ۳، ص ۲۳۸

از این گذشته، سه اقدام بزرگ را به مورد اجرا گذاشت:

۱- فدک را به علویان پس داد.

۲- موقوفات علویان را به آنان مسترد کرد.

۳- والی مدینه بنام «صالح بن علی» را که با بنی هاشم بدرفتاری می کرد، بر کنار کرد و به جای او «علی بن الحسین» را به این سمت منصوب کرد و توصیه نمود که از نیکی و خدمت به بنی هاشم دریغ نرزد.^۱ ولی از آنجا که دوران خلافت منتصر کوتاه بود، پس از وی باز اختناق و فشار از سر گرفته شد.

امام هادی، رویارویی فقیهان درباری

با آنکه سیاست خلفای عباسی این بود که توجه مردم را به فقه‌های درباری جلب کنند و آراء و فتاوی آنان را به رسمیت بشناسند، اما در مدت اقامت امام هادی در سامرا چندین بار در میان فقه‌های وابسته به دربار اختلاف فتوا به وجود آمد و ناگزیر برای حل مشکل به امام مراجعه کردند و امام با دانش امامت و استدلال روشن، چنان مسئله را شکافت که فقها در برابر آن ناگزیر به تحسین شدند.

اینک دو نمونه از این گونه موارد را ذیلاً از نظر می گذرانیم:

۱- کیفر مسیحی زناکار

روزی یک نفر مسیحی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست در مورد او حد شرعی اجرا شود، در این هنگام مسیحی اسلام آورد. «یحیی بن اکثم» قاضی القضاات گفت: اسلام آوردن او، کفر و عملش را از میان برده و نباید حد در مورد او اجرا شود. برخی از فقها گفتند باید سه بار در مورد او حد جاری شود. برخی دیگر به گونه‌ای دیگر فتوا دادند. وجود اختلاف آراء و فتاوا، متوکل را مجبور ساخت تا از امام هادی علیه السلام استفتا کند. مسئله را در محضر امام مطرح کردند. امام پاسخ داد: «آنقدر باید شلاق بخورد تا بمیرد»

فتاوی امام با مخالفت شدید «یحیی بن اکثم» و سایر فقها روبرو گردید و گفتند: این فتوا در هیچ آیه و روایتی وجود ندارد و از متوکل خواستند که نامه‌ای به امام نوشته مدرک این فتوا را بپرسد. متوکل موضوع را به امام نوشت. امام در پاسخ پس از بسم الله نوشت: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهٖ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّهٗ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»^۲

«هنگامی که قهر و قدرت ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بت‌ها و عناصری که آنها را شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم، ولی ایمانشان به هنگام دیدن قهر و قدرت ما، سودی ندارد. این سنت و حکم الهی است که در میان بندگان وی جاری است و پیروان باطل در چنین شرائطی زیانکار شدند.»

^۱ - ابن اثیر، همان کتاب، ج ۷، ص ۱۱۶ - مسعودی، همان کتاب، ج ۴، ص ۵۱ - شریف القرشی، همان کتاب، ص ۲۷۵

^۲ - سوره غافر: ۸۴ - ۸۵

متوکل، پاسخ مستدل امام را پذیرفت و دستور داد زناکار طبق فتوای امام اجرا شود^۱.

امام با ذکر این آیه شریفه، به آنان فهماند: همان طور که ایمان مشرکان، عذاب خدا را از آنها باز نداشت، اسلام آوردن این مسیحی نیز حد را ساقط نمی‌کند.

۲- نذر متوکل

روزی متوکل بیمار شد و نذر کرد که اگر شفا یابد، تعداد «کثیری» دینار (= سکه زر) در راه خدا صدقه بدهد. هنگامی که بهبود یافت، فقها را گرد آورد و پرسید چند دینار باید صدقه بدهم که «کثیر» محسوب شود؟ فقها در این باره فتاوی مختلف دادند متوکل ناگزیر مسئله را از امام هادی سؤال کرد. امام پاسخ داد که باید هشتاد و سه دینار بپردازد. فقها از این فتوا تعجب کردند و به متوکل گفتند از او پرسید این فتوا را بر اساس چه مدرکی داده است؟ متوکل موضوع را با امام مطرح کرد. حضرت فرمود: خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»^۲: «خداوند شما (م‌مسلمانان) را در موارد «کثیر» یاری کرده است» و همه خاندان ما روایت کرده‌اند که جنگ‌ها و سریه‌های زمان پیامبر صلی الله علیه وآله اسلام هشتاد و سه جنگ است^۳.

امام هادی و مکتب‌های کلامی

در عصر امام هادی علیه السلام مکاتب عقیدتی متعددی همچون «معتزله» و «شاعره» رواج یافته و آراء و نظریات کلامی فراوانی در جامعه اسلامی پدید آمده بود و بازار مباحثی همچون جبر، تفویض، امکان یا عدم امکان رؤیت خدا، جسمیت خدا، و امثال اینها بس‌سیار داغ بود، از این رو گاه امام در برابر سؤال‌هایی قرار می‌گرفت که پیدا بود از اینگونه آراء و نظریات سرچشمه گرفته است. نفوذ آراء و نظریات باطل از این راه در محافل شیعه، ضرورت هدایت و رهبری فکری شیعیان را از سوی امام شدت می‌بخشید، از اینرو پیشوای دهم طی مناظرات و مکاتبات خود، بیپایگی مکاتب و آراء و نظریات باطل همچون جبرگرایی و جسمیت خدا و... را با استدلال‌های روشن و قاطع اثبات می‌نمود و مکتب اصیل اسلام را پیراسته از هر گونه تحریف و تفکر باطل، به جامعه عرضه می‌کرد و این یکی از جلوه‌های عظمت علمی آن بزرگوار بود^۴. مطالعه و بررسی حیات علمی امام نشان می‌دهد که اکثر مناظرات امام هادی علیه السلام پیرامون اینگونه موضوعات کلامی بوده و روایات متعددی از آن حضرت در این زمینه نقل شده است که برتری مبانی اعتقادی شیعه را به روشنی ثابت می‌کند. به عنوان نمونه می‌توان از نامه مفصل امام یاد کرد که در پاسخ سؤال مردم اهواز درباره موضوع «جبر» و «تفویض» نگاشته و طی آن با بیان روشن و استلال قاطع، نظریه درست را که نه جبر است و نه تفویض، اثبات کرده است^۵. ولی چون این بحث‌ها از موضوع این کتاب که بیشتر جنبه تاریخی دارد، خارج است، از توضیح و تفصیل آن صرف‌نظر می‌کنیم و طالبین را به کتاب مربوطه ارجاع می‌دهیم.

^۱ - شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۸، ص ۴۰۸ (باب ۳۶ من ابواب حد الزنا) - شریف القرشی، باقر، حیات الامام الهادی، الطبعة الاولى، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۸ ه.ق، ص ۲۴۰

^۲ - سوره توبه: ۲۵

^۳ - سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ ه.ق، ص ۳۶۰ - شریف القرشی، همان کتاب، ص ۲۴۰

^۴ - شریف القرشی، همان کتاب، ص ۱۳۰ - طبرسی، احتجاج، نجف المطبعة المرتضویه، ۱۳۵۰ ه.ق، ص ۲۴۹

^۵ - حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، ط ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۴۵۸ - ۴۷۵

مبارزه با غلات

از جمله گروه‌های باطل و منحرفی که در دوران امامت امام هادی علیه السلام فعال بودند، گروه غلات را باید نام برد که افکار و عقاید پوچ و منحط و بی‌اساسی داشتند و خود را شیعه وانمود می‌کردند. آنان درباره امام غلو نموده برای او مقام الوهیت قائل می‌شدند و گاهی نیز خود را منصوب از طرف امام قلمداد می‌کردند و بدین وسیله موجبات بدنامی شیعیان را در میان فرقه‌های دیگر فراهم می‌کردند. امام هادی از این گروه اظهار تبری نموده با آنان مبارزه می‌کرد و تلاش می‌نمود که با طرد آنان، اجازه ندهد لکه ننگی بر دامن تشیع بنشیند.

شاید بتوان گفت علت پیدایش اعتقاد آنان به الوهیت امام و سایر عقاید پوچ و بی‌اساس، امور زیر بوده است:

الف - کرامت‌ها، آگاهی غیبی و دیگر امور خارق العاده‌ای که از امام مشاهده می‌شد و این گروه که قادر به توجیه و تحلیل صحیح و پخته این گونه مسائل نبودند، آنها را دستاویز خرافات و بدعت‌ها و حرکت‌های ضد اسلامی قرار می‌دادند.

ب - این گروه منحرف می‌خواستند قیود و حدود و ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشته طبق میل‌ها و هوس‌های خود رفتار کنند، از این رو تمام محرمات اسلامی را حلال می‌شمردند.

ج - چشم طمع به اموال مردم دوخته بودند و می‌خواستند وجوهی را که شیعیان به ائمه می‌پرداختند به چنگ آورند. در هر حال غلات گروه خطرناک و گمراه کننده‌ای بودند که سران آنان افرادی همچون اشخاص زیر بودند:

۱- علی بن حَسَکَه قمی

۲- قاسم یقطینی

۳- حسن بن محمد بن بابای قمی

۴- محمد بن نصیر فهری

۵- فارس بن حاتم

به عنوان نمونه، عقیده علی بن حَسَکَه بدین قرار بود:

الف - امام هادی علیه السلام خدا و خالق و مدبر جهان هستی است!

ب - ابن حَسَکَه نبی و فرستاده از جانب امام برای هدایت مردم است!

ج - هیچ کدام از فرائض اسلامی از قبیل زکات، حج، روزه و... واجب نیست!

محمد بن نصیر فهری نیز می‌گفت:

الف - امام هادی علیه السلام خالق و پرورگار جهان است!

ب - ازدواج با محارم از قبیل مادر، دختر، خواهر، جایز است!

ج - لواط جایز و یکی از راه‌های اعمال شهوت است که خدا آن را حرام نکرده است!

د - ارواح مردگان در کالبد آیندگان حلول می‌کند (تناسخ)!

امام دهم طی نامه‌ها و پاسخ‌هایی که به سؤالات شیعیان در این باره می‌داد، این گروه را منحرف و کافر معرفی می‌کرد و به شیعیان توصیه می‌نمود که از آنان دوری جویند.

امام در پاسخ یکی از شیعیان درباره «ابن حَسَکَه» و عقاید باطل او، چنین نوشت:

«ابن حسکه - که لعنت خدا بر او باد- دروغ گفته است، من او را از دوستان و پیروان خود نمی‌دانم، او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، پروردگار، محمد صلی الله علیه وآله و پیامبران پیش از او را جز به آیین یکتا پرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد صلی الله علیه وآله جز به سوی خدای یکتای بی همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی‌ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی نماییم، گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خدا است که بر ما و بر تمامی آفریده هایش حجت دارد.

من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید، بیزاری می‌جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می‌برم، شما نیز از آنان دوری گزینید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید»^۱

امام ضمن نامه‌ای به «عبیدی» از فهری و ابن بابای قمی نیز بیزاری چسته درباره آن دو چنین نوشت:

من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی بیزاری می‌جویم و تو و تمام شیعیان را از فتنه او بر حذر می‌دارم و آنان را لعن می‌کنم. این دو تن، مال مردم را بنام ما می‌خورند و فتنه‌انگیز و مزاحم هستند. خداوند آنان را عذاب کند و گرفتار فتنه سازد.

«ابن بابا» گمان برده که من او را به نبوت برانگیخته‌ام و او «باب» من است! خداوند او را لعنت کند! شیطان بر او مسلط شده و او را گمراه ساخته است. اگر توانستی سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است، خداوند در دنیا و آخرت او را معذب سازد.^۲

«فارس بن حاتم» نیز که گفتیم یکی از رهبران غلات بود، از طرف امام مورد لعن و تکذیب قرار گرفت و در اختلافی که بین او و «علی بن جعفر»^۳ پیش آمده بود، علی را مورد تأیید قرار داد. انحراف‌ها و بدعت‌ها و گمراه‌سازی‌های فارس به قدری زیاد بود که امام دستور قتل او را صادر نمود و بهشت را برای قاتل او تضمین کرد و نوشت:

«فارس» به اسم من دست به کارهایی می‌زند و مردم را فریب می‌دهد و آنان را به بدعت در دین فرا می‌خواند. خون او برای هرکس که او را بکشد، هدر است.

کیست که با کشتن او مرا راحت کند؟ من در مقابل، بهشت را برای او تضمین می‌کنم.

یکی از یاران امام بنام «جنید» فرمان آن حضرت را درباره او اجرا کرد و با قتل او جامعه اسلامی را از شر او راحت کرد.^۴

^۱ - طوسی، اختیار معرفة الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد ۱۳۴۸ ه.ش، ص ۵۱۹، حدیث ۹۹۷ - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب الحدود، ابواب حد المحارب، باب ۷، ص ۵۵۴

^۲ - طوسی، همان کتاب، ص ۵۲۰، حدیث ۹۹۹

^۳ - علی بن جعفر یکی از مهمترین و کوشاترین نمایندگان امام هادی بوده است. پیش از این درباره او در بخش سازمان و کالت بحث کردیم

^۴ - طوسی، همان کتاب، ص ۵۲۴، حدیث ۱۰۰۶ - تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید امامت، امام هادی - علیه السلام - مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، قم، ۱۳۷۰ ه.ش، ص ۱۳۲ - ۱۳۴

فتنه خلق قرآن

یکی از مهمترین و داغترین جریان‌های فکری و عقیدتی در دوران امام هادی علیه السلام جنجال و کشمکش شدید بر سر مخلوق بودن یا مخلوق نبودن قرآن بود.

گروه «معتزله» که عقل‌گرای افراطی بودند و در مسائل عقیدتی کند و کاو عقلی بیش از حدی می‌کردند، مسئله «مخلوق» و «حادث» بودن قرآن را در ارتباط با صفات خدا مطرح کردند و با «قدیم» بودن قرآن که گروه «اشاعره» و اهل حدیث از آن جانب‌داری می‌کردند، به مخالفت برخاستند و درگیری بین طرفداران این دو بینش اعتقادی رخ داد. به گفته اهل تحقیق، بحث پیرامون مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت بنی امیه آغاز گردید (اوائل قرن دوم هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی مطرح کرد، «جعد بن درهم»، معلم «مروان بن محمد» آخرین خلیفه اموی، بود. او این فکر را از «ابان بن سمان» و «ابان» نیز از «طالوت بن اعصم» یهودی فرا گرفته بود. «جعد» پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در آنجا این نظریه را به «جهم بن صفوان ترمذی» منتقل کرد.^۱

برخی بر این باورند که اعتقاد به قدیم بودن قرآن از مسیحیت به جامعه اسلامی نفوذ کرده بود، زیرا آنان «مسیح» را «کلمه الله» می‌دانستند و در نتیجه، کلام خدا - که از خداست - از نظر آنان «قدیم» شناخته می‌شد. مؤید این نظریه این است که مأمون در بخشنامه‌ای که در این مورد به «اسحاق بن ابراهیم» حاکم بغداد نوشت، «اشاعره» را متهم کرد که در مورد قرآن، همچون سخنان مسیحیان در مورد حضرت عیسی، سخن می‌گویند. در هر حال در زمان خلافت «هارون»، «بشر مریسی»، که گفته می‌شود یهودی تبار بوده، این بحث را دنبال کرد و مدت چهل سال به ترویج فکر مخلوق بودن قرآن پرداخت و چون روزی شنید که هارون سخنان او را شنیده و وی را غیباً به مرگ تهدید کرده است، متواری شد.

این بحث همچنان بین دو گروه مطرح بود تا آنکه «مأمون» به آن دامن زد و آتش اختلاف را شعله ورتر کرد. او که فردی دانشمند و مطلع، آشنا به فلسفه و فقه و ادبیات عرب، و اهل بحث و مناظره و دقت علمی بود، از همان زمان جوانی به اعتزال گرایش داشت و از «مخلوق» بودن قرآن جانب‌داری می‌کرد. فقها و اهل حدیث می‌ترسیدند مبادا وی خلیفه شود و این عقیده را ترویج کند، به حدی که «فضیل بن عیاض» علناً می‌گفت: «من از خدا برای هارون طول عمر می‌خواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم»!^۲

حدس آنان درست بود. مأمون پس از رسیدن به قدرت، رسماً از «معتزله» و در نتیجه از نظریه مخلوق بودن قرآن طرفداری کرد و آن را عقیده رسمی دولت اعلام نمود و قدرت دولت را جهت سرکوبی مخالفان این نظریه به کار گرفت و چون مخالفان که در آن زمان اهل سنت نامیده می‌شدند، مقاومت نشان دادند، بحران به اوج خود رسید و جریان از حد بحث علمی

^۱ - جعد را خالد بن عبدالله قسری در روز عید قربان در کوفه به جرم این سخنان به عنوان قربانی کشت! جهم را نیز در سال ۱۲۸ سالم بن احوز در مرو کشت (احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۱۶۲). گویا به همین مناسبت بوده که بعدها احمد بن حنبل، پرچمدار اهل حدیث، طرفداران مخلوق بودن قرآن را کافر و جهمی می‌خوانده است!

^۲ - جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، مؤسسه امیر کبیر، ۱۳۳۶ ه. ش، ج ۳، ص ۲۱۴.

و مذهبی خارج شد و به یک بحث جنجالی و حادّ عقیدتی - سیاسی تبدیل گردید و صحبت روز شد و همه جا حتی در میان عوام با حرارت مطرح گشت.

مأمون در سال ۲۱۸ قمری فرمانی خطاب به «اسحاق بن ابراهیم»، حاکم بغداد، صادر کرد که باید تمام قضات و شهود و محدثان و مقامات دولتی مورد آزمایش قرار گیرند، هر کس معتقد به خلق قرآن باشد، در کار خود ابقا شود و گرنه از کار بر کنار گردد.^۱ این کار که در واقع نوعی تفتیش عقاید بود، در تاریخ، به عنوان «مِحْنَةُ الْقُرْآن»^۲ مشهور شده است.

کسی که مأمون - و پس از او معتصم و واثق عباسی - را به این کار تشویق می کرد، «ابن ابی دؤاد»، قاضی مشهور دربار عباسی بود که پس از برکناری «یحیی بن اکثم» قاضی القضاات شده بود. او که از شهرت و آوازه بلند علمی برخوردار بود و در بذل و بخشش و میزان نفوذ و قدرت در دربار عباسی با برامکه مقایسه می شد، در «مِحْنَةُ الْقُرْآن» نقش مهمی داشت و از این رو برخی تصور کرده اند که بنیانگذار این نظریه او بوده است (که دیدیم چنین نیست).

در هر حال سختگیری دولت عباسی به جایی رسید که مخالفان مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و زندان ها پر از آنان گردید. «احمد بن حنبل» که در دفاع از عقیده خویش پافشاری می کرد، تازیانه خورد!^۳ و در زمان حکومت «واثق»، «احمد بن نصر خزاعی» به قتل رسید و «یوسف بن یحیی بُریطی»، شاگرد شافعی، مورد شکنجه قرار گرفت و در زندان مصر در گذشت. «یعقوبی» در این باره داستان عجیبی نقل می کند. وی می نویسد:

«امپراتور روم به واثق خلیفه عباسی نامه نوشت و به او خبر داد که اسیران بسیاری از مسلمانان در اختیار دارد، اگر خلیفه در مقابل آنها فدیّه (سربها) دهد، او حاضر است اسیران مسلمان را آزاد کند. واثق این پیشنهاد را پذیرفت و نمایندگان به مرز فرستاد. نمایندگان خلیفه اسیران را که تحویل می گرفتند و عقیده آنان را درباره مخلوق بودن قرآن می پرسیدند و تنها کسانی را که به این سؤال جواب مثبت می دادند، می پذیرفتند و لباس و پول در اختیارشان قرار می دادند!»^۴.

این سختگیری ها سبب نفرت مردم از معتزله گردید، لذا وقتی که «متوکل عباسی» به خلافت رسید، جانب اهل حدیث را گرفت و به «مِحْنَةُ الْقُرْآن» خاتمه داد. ولی این بحث فوراً از رونق نیفتاد و تا مدت ها در جامعه اسلامی مطرح بود.^۵

^۱ - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۶ ص ۴۲۳ - سیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبه المثنی، ص ۳۰۸

^۲ - مِحْنَةُ به معنای آزمایش

^۳ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۳، ص ۴۶۴.

^۴ - تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۳، ص ۲۱۵.

^۵ - برای آگاهی بیشتر درباره بحث خلق قرآن، علاوه بر مآخذ گذشته، به منابع یاد شده در زیر مراجعه شود:
تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۰۶ - ۳۱۲ - ضحی الا سلام، احمد امین، ۷، قاهره، المکتبه الم صریه، ج ۳، ص ۱۵۵ - ۲۰۷ - بحوث فی لا الملل و النحل، جعفر السبحانی، ط ۲، قم، لجنه اداره الحوزه العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق، ج ۲، ص ۲۵۲ - ۲۶۹

موضع امام هادی علیه السلام

امامان معصوم که رهبری اندیشه اَصیل اسلامی را به عهده داشتند، سکوت در برابر چنین بحث و جدال فکری را ناروا شمرده، خطّ بطلان بر فکر انحرافی کشیده، اندیشه در ست را مشخص می‌کردند و با تبیین موضع اصولی و هدایت‌گراانه خود، مسلمانان را از وارد شدن در چنین بحث و جدال بیهوده‌ای بر حذر می‌داشتند.

«ریّان بن صلت» به محضر امام رضا علیه السلام عرض کرد: نظر شما درباره قرآن چیست؟ فرمود: قرآن کلام خداست، همین! در این باره بیش از این بحث نکنید که گمراه می‌شوید.

سخنی که در این زمینه از امام هادی علیه السلام نقل شده نسبتاً گسترده و روشن است، امام در پاسخ یکی از شیعیان «بغداد» چنین نوشت^۱:

بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، و گرنه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم؟) بدعتی است که سؤال‌کننده و جواب‌دهنده در آن شریکند، زیرا پرسش‌کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ‌دهنده نیز برای موضعی بی‌جهت خود را به زحمت و مشقت می‌افکند که در توان او نمی‌باشد.

خالق، جز خدا نیست و به‌جز او همه مخلوقند، قرآن نیز کلام خداست، از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن خود قرار دهد که می‌فرماید: (متقیان) کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا بیمناکند^۲.

این موضعگیری امامان باعث شد که شیعیان از این درگیری‌ها بدور باشند و گرفتار بدعت و گمراهی نشوند.

شاگردان مکتب امام هادی علیه السلام

گرچه به تفصیلی که گفتیم - عصر زندگی امام هادی عصر اختناق و استبداد بود امام، برای فعالیت فرهنگی در سطح گسترده آزادی عمل نداشت و از این نظر فضای جامعه با عصر امام باقر علیه السلام بویژه عصر امام صادق علیه السلام تفاوت فراوان داشت؛ اما آن حضرت در همان شرائط نامساعد، علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی از طریق مناظرات، مکاتبات، پاسخگویی به سؤال‌ها و شبهات و تبیین بینش درست در برابر مکاتب کلامی منحرف، راویان و محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیت کرد و علوم و معارف اسلامی را به آنان آموزش داد و آنان این میراث بزرگ فرهنگی را به نسل‌های بعدی منتقل کردند.

^۱ - صدوق، التوحید، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۷ ه. ق، ص ۲۲۴

^۲ - الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (سوره انبیاء: ۴۹)

شیخ طوسی، دانشمند نامدار اسلام، تعداد شاگردان آن حضرت در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی را ۱۸۵ نفر می‌داند.^۱ در میان این گروه، چهره‌های درخشان علمی و معنوی و شخصیت‌های برجسته‌ای مانند: فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشد) حسن بن علی ناصر کبیر، عبدالعظیم حسنی (مدفون در شهر ری) و عثمان بن سعید اهوازی به چشم می‌خورند که برخی از آنان دارای آثار و تألیفات ارزشمند در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی هستند و آثار و خدمات علمی و فرهنگی آنان در کتاب‌های رجال بیان شده است.

شهادت امام

امام هادی علیه السلام با آنکه در سامراً تحت کنترل و مراقبت قرار داشت، اما با وجود همه رنج‌ها و محدودیت‌ها هرگز به کمترین سازی با ستمگران تن نداد. بدیهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام و نیز مبارزه منفی و عدم همکاری او با خلفا، برای طاغوت‌های زمان هراس‌آور و غیر قابل تحمل بود و پیوسته از این موضوع رنج می‌بردند. سرانجام تنها راه را خاموش کردن نور خدا پنداشتند و در صدد قتل امام برآمدند و بدین ترتیب امام هادی نیز مانند امامان پیشین با مرگ طبیعی از دنیا نرفت، بلکه در زمان «معتز»، مسموم گردید^۲ و در رجب سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسید و در سامراً، در خانه خویش به خاک سپرده شد.^۳



تهیه شده در واحد ادیان، فرق و قومیت‌های مؤسسه مصاف (افق)

https://t.me/masaf_ofogh

^۱ - رجال طوسی، الطبعة الأولى، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۱ هـ. ق، ص ۴۰۹ - ۴۲۹. البته چند تن مانند فارس بن حاتم و علی بن حنکله را که دچار لغزش و انحراف شدند و حضرت آنان را طرد کرد، باید از این تعداد استثنا کرد. برای آگاهی بیشتر پیرامون شاگردان امام هادی - علیه السلام - رجوع شود

به: حیاة الامام الهادی، شریف القرشی، باقر، الطبعة الأولى، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۸ هـ. ق، ص ۱۷۰ - ۲۳۰

^۲ - شبلنجی، نوالأبصار، قاهره، مکتبة المشهد الحسینی، ص ۱۶۶

^۳ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبة بصیرتی، ص ۳۳۴